گزارش

زینب زرین

# خیز بورس برای تصاحب سهم بانک‌ها

**تغییر سهم بازار سرمایه از ۱۲ درصد به ۵۰ درصد تأمین مالی اقتصاد، هدفی فراتر از توسعه معاملات سهام است و به معنای تغییر مناسبات تأمین مالی بنگاه‌های ایرانی خواهد بود که تحقق آن به عبور از انحصار اعتباری بانک‌ها، اصلاح ساختار مالی شرکت‌ها و ایجاد اعتماد پایدار میان سرمایه‌گذاران و بنگاه‌های اقتصادی وابسته است.**

بازار سرمایه برای ایفای نقشی فراتر از محل خریدوفروش سهام، با یک مسئله بنیادی روبه‌روست و آن سهم محدود این بازار در تأمین منابع مورد نیاز اقتصاد است. برآوردهای اعلام‌شده از سوی سازمان بورس، سهم بازار سرمایه را در ابتدای دوره مدیریت جدید حدود ۱۲ درصد و سهم بازار پول را نزدیک به ۸۸ درصد نشان می‌دهد، در حالی که هدف‌گذاری پنج‌ساله، رساندن سهم این دو بازار به نسبت برابر است. افزایش سه واحد درصدی سهم بازار سرمایه، نخستین تغییر در این ترکیب محسوب می‌شود، اما فاصله تا هدف نهایی همچنان قابل توجه است.

رسیدن به سهم ۵۰ درصدی مستلزم آن است که بورس از یک بازار عمدتاً متکی بر معاملات ثانویه به بستری مؤثر برای تأمین مالی مستقیم بنگاه‌ها تبدیل شود. در بازار ثانویه، خریدوفروش سهام عمدتاً مالکیت را میان سرمایه‌گذاران جابه‌جا می‌کند، اما منابع تازه‌ای به شرکت نمی‌رساند، مگر آنکه معامله در قالب عرضه اولیه یا افزایش سرمایه انجام شود. بنابراین افزایش ارزش معاملات یا رشد شاخص‌ها، به‌تنهایی سهم بازار سرمایه در تأمین مالی تولید را افزایش نمی‌دهد و معیار اصلی، میزان منابعی است که از مسیر انتشار سهام و اوراق به فعالیت اقتصادی اختصاص پیدا می‌کند.

این تمایز از آن جهت مهم است که سیاستگذار برای افزایش سهم بورس باید هم‌زمان دو بازار متفاوت را تقویت کند. بازار سهام به اعتماد عمومی، چشم‌انداز سودآوری شرکت‌ها و ثبات اقتصادی نیاز دارد و بازار بدهی نیز بدون رتبه‌بندی معتبر، نرخ بازده متناسب با ریسک و اطمینان از بازپرداخت تعهدات توسعه پیدا نمی‌کند. در نتیجه، هدف‌گذاری اعلام‌شده تنها با افزایش ابزارهای مالی محقق نخواهد شد و کیفیت نهادهای ارزیابی، نظارت و حمایت از حقوق سرمایه‌گذاران نیز باید ارتقا پیدا کند.

یکی از مسیرهای کاهش وابستگی بنگاه‌ها به بانک‌ها، توسعه انتشار اوراق بدون ضمانت بانکی است. در سازوکار رتبه‌بندی اعتباری، شرکت‌هایی که از وضعیت مالی و سابقه تعهدات مناسبی برخوردارند، بر اساس اعتبار خود امکان انتشار اوراق پیدا می‌کنند و دیگر برای هر تأمین مالی به ضمانتنامه بانکی وابسته نخواهند بود. این تغییر، ظرفیت جدیدی برای شرکت‌های معتبر ایجاد می‌کند، اما در مقابل، ضعف صورت‌های مالی و کیفیت پایین افشا در بخشی از بنگاه‌ها، دامنه استفاده از این ابزار را محدود خواهد کرد.

اعتبارسنجی شرکت‌ها آن هنگام کارکرد اقتصادی پیدا می‌کند که سرمایه‌گذار بتواند بر مبنای اطلاعات منتشرشده، احتمال بازپرداخت اصل و سود اوراق را ارزیابی کند. اگر صورت‌های مالی با واقعیت عملکرد شرکت فاصله داشته باشد یا اطلاعات بدهی‌ها و تعهدات به‌درستی افشا نشود، رتبه اعتباری نیز قدرت تشخیص ریسک را از دست می‌دهد. به همین دلیل، توسعه بازار بدهی بدون اصلاح حسابرسی و نظام گزارشگری مالی، صرفاً شکل تأمین مالی را تغییر می‌دهد و مسئله اعتماد را حل نمی‌کند.

**ورود شرکت‌های خانوادگی به مرحله رقابت**

گسترش دامنه شرکت‌های پذیرفته‌شده، یکی دیگر از الزامات افزایش سهم بازار سرمایه است. بخش مهمی از فعالیت اقتصادی کشور در اختیار شرکت‌های خصوصی و خانوادگی قرار دارد که با وجود برخورداری از ظرفیت تولید و فروش، به دلیل ساختار مالکیت محدود و الزامات پذیرش، ارتباط چندانی با بازار سرمایه ندارند. فراهم کردن بستر متناسب با ویژگی‌های این بنگاه‌ها، امکان جذب سرمایه‌گذار بیرونی و کاهش وابستگی به منابع مالی مالکان را فراهم می‌کند، اما ورود به بورس برای چنین شرکت‌هایی صرفاً به عرضه بخشی از سهام محدود نمی‌شود. شرکت خانوادگی برای تبدیل شدن به یک بنگاه پذیرفته‌شده در بازار سرمایه باید از مدیریت مبتنی بر روابط مالکیتی به ساختاری پاسخگو در برابر تمام سهامداران حرکت کند. تفکیک حساب‌های شخصی و شرکتی، انتشار اطلاعات مالی منظم، استقرار حسابرسی مستقل و رعایت حقوق سهامداران اقلیت، از جمله الزاماتی است که پس از ورود به بازار سرمایه جایگاه پیدا می‌کند. این تغییر ممکن است برای برخی مالکان به معنای کاهش اختیار سنتی باشد، اما در مقابل، دسترسی به منابع گسترده‌تر و امکان توسعه فعالیت را فراهم می‌آورد.

از طرف دیگر، تسهیل پذیرش نباید به کاهش استانداردهای نظارتی منجر شود، زیرا سرمایه‌گذاری در شرکت‌های کوچک‌تر معمولاً با ریسک اطلاعاتی و نقدشوندگی بیشتری همراه است. اگر سهامداران نتوانند وضعیت مالی و عملکرد مدیریتی این بنگاه‌ها را ارزیابی کنند، ورود شرکت‌های جدید به‌جای افزایش عمق بازار، احتمال شکل‌گیری معاملات پرریسک و رفتارهای سفته‌بازانه را بالا می‌برد. بنابراین طراحی سازوکار پذیرش متناسب، باید میان کاهش هزینه ورود و حفظ استانداردهای شفافیت تعادل برقرار کند.

مسئله دیگر، کیفیت مشارکت سرمایه‌گذاران است. تعداد فعالان بازار سهام که در مقاطعی به حدود ۴۰۰ تا ۵۰۰ هزار نفر در هفته رسیده بود، از مرز یک میلیون نفر در هفته عبور کرده است. این افزایش از گسترش فعالیت معاملاتی حکایت دارد، اما برای ارزیابی عمق بازار باید مشخص شود چه میزان از منابع به سرمایه‌گذاری پایدار اختصاص یافته و چه سهمی در معاملات کوتاه‌مدت گردش می‌کند. افزایش تعداد معامله‌گران بدون رشد منابع بلندمدت، الزاماً قدرت تأمین مالی شرکت‌ها را افزایش نمی‌دهد. در کنار اصلاح ساختار بنگاه‌ها، رابطه سیاستگذار با قیمت‌گذاری محصولات نیز بر جذابیت سرمایه‌گذاری اثر می‌گذارد. قیمت‌گذاری دستوری در صنایعی که هزینه مواد اولیه، انرژی و دستمزد آنها تابع متغیرهای اقتصادی است، فاصله میان درآمد واقعی و سود مورد انتظار شرکت را افزایش می‌دهد. از سوی دیگر، اختلاف قیمت کارخانه و بازار مصرف، زمینه توزیع منافع خارج از زنجیره تولید را فراهم می‌کند و امکان ارزیابی دقیق سودآوری بنگاه را کاهش می‌دهد.


محمدمهدی صافی | جوان

گفت‌وگو

حسام کمالی

### گفت‌وگوی «جوان» با فرهاد شهرکی، نایب‌رئیس اول کمیسیون انرژی مجلس

# خورشید خانگی پشت دیوار دیوان‌سالاری وزارت نیرو

**قانون برنامه، دستیابی به ظرفیت ۱۲ هزار مگاوات نیروگاه تجدیدپذیر را هدف‌گذاری کرده و وزارتخانه‌های ذی‌ربط را به توسعه نیروگاه‌های خورشیدی و بادی در بخش‌های صنعتی، کشاورزی، تجاری، اداری و خانگی مکلف کرده است**

**نایب‌رئیس اول کمیسیون انرژی مجلس با اشاره به اینکه وزارت نیرو نمی‌تواند بدون مستند قانونی یا توجیه فنی معتبر، با ایجاد محدودیت‌های سلیقه‌ای و تشریفات غیرضروری، اجرای حقوق و فرصت‌های اقتصادی پیش‌بینی شده در مقررات را مختل کند، گفت: مطالبه ما از وزارت نیرو، ساتبا، توانیر و سایر مراجع مسئول، استقرار فرایند شفاف و یک‌پارچه برای صدور مجوز تجمیع‌کننده‌ها، ثبت قرارداد، اندازه‌گیری انرژی و تسویه معاملات است. ضروری است زمان قانونی یا مقرراتی هر مرحله مشخص باشد، درخواست‌های ردشده دارای دلایل مستند باشند و سرمایه‌گذاران امکان اعتراض و رسیدگی به تصمیم‌های اداری را داشته باشند.**

یکی از مهم‌ترین الزامات تحقق سیاست تنوع‌بخشی به سبد تولید برق کشور، حرکت از الگوی سنتی تولید متمرکز و نیروگاه‌های بزرگ به سمت توسعه نیروگاه‌های کوچک‌مقیاس و پراکنده، به‌ویژه نیروگاه‌های خورشیدی پشت‌بامی است. در همین راستا، مطالبه صریح رهبر معظم انقلاب مبنی بر اینکه «هر خانه خودش برق تولید کند»، باید به‌عنوان یک دستور راهبردی در سیاستگذاری صنعت برق مورد توجه قرار گیرد. تحقق این رویکرد مستلزم آن است که وزارت نیرو با بازنگری در فرآیندهای اداری و مقررات موجود، مسیر مشارکت خانوارها در تولید برق خورشیدی را تسهیل کند. ظرفیت حدود ۷ میلیون پشت‌بام در کشور که می‌تواند زمینه ایجاد نزدیک به ۲۵ هزار مگاوات ظرفیت تولید برق خورشیدی را فراهم کند، نشان‌دهنده اهمیت این فرصت مغفول است؛ فرصتی که می‌تواند بدون نیاز به سرمایه‌گذاری‌های سنگین دولتی، بخش قابل توجهی از نیاز برق کشور را تأمین کند.

در این میان، شرکت‌های تجمیع‌کننده برق خورشیدی خانگی یکی از حلقه‌های کلیدی و تعیین‌کننده در توسعه این الگو محسوب می‌شوند. از آنجا که احداث و بهره‌برداری از نیروگاه‌های کوچک خورشیدی توسط تک‌تک خانوارها با محدودیت‌هایی در زمینه تأمین مالی، نصب تجهیزات، نگهداری و فروش برق همراه است، شرکت‌های تجمیع‌کننده می‌توانند با گردآوری ظرفیت تولید تعداد زیادی از مشترکان خانگی، امکان حضور اقتصادی و مؤثر این واحدهای کوچک در بازار برق را فراهم کنند. در واقع، تجمیع‌کنندگان با ایجاد پیوند میان تولیدکنندگان خرد و بازار انرژی، زمینه عرضه برق تولیدی خانوارها در بورس انرژی و تابلوی سبز را مهیا می‌کنند و از این طریق، مدل اقتصادی توسعه نیروگاه‌های خورشیدی پشت‌بامی را جذاب‌تر و پایدارتر می‌سازند. بنابراین، هرگونه تأخیر در صدور مجوز فعالیت این شرکت‌ها یا ایجاد محدودیت‌های غیرضروری در فرآیندهای اداری، به معنای کند کردن روند ورود سرمایه‌های مردمی به صنعت برق و محروم ماندن کشور از ظرفیت گسترده تولید پراکنده است.



از این منظر، وزارت نیرو و به‌ویژه سازمان انرژی‌های تجدیدپذیر و بهره‌وری انرژی برق (ساتبا) باید در معرض مطالبه‌گری جدی برای رفع موانع صدور مجوز و تسریع در شکل‌گیری فعالیت شرکت‌های تجمیع‌کننده قرار گیرند. نمی‌توان از یک سو بر ضرورت مشارکت مردم در تولید برق و توسعه انرژی‌های تجدیدپذیر تأکید کرد و از سوی دیگر، با فرآیندهای طولانی، مقررات پیچیده و بروکراسی اداری، فعالیت بازیگران اصلی این حوزه را با وقفه مواجه ساخت. همچنین لازم است تکالیف قانونی دولت در زمینه توسعه بازار برق سبز، هدایت تقاضای مشترکان بزرگ به تابلوی سبز بورس انرژی و اجرای آیین‌نامه‌های مرتبط با توسعه نیروگاه‌های مقیاس کوچک با جدیت دنبال شود. در این چارچوب، تسهیل فعالیت تجمیع‌کنندگان پیش‌شرط شکل‌گیری یک بازار جدید برای تولید برق مردمی و ایجاد انگیزه اقتصادی برای سرمایه‌گذاری خانواده‌هاست.

عبور از ناترازی برق و افزایش تاب‌آوری شبکه سراسری، نیازمند استفاده همزمان از ظرفیت نیروگاه‌های بزرگ و منابع تولید پراکنده است و نمی‌توان تمام بار توسعه ظرفیت تولید را بر دوش پروژه‌های عظیم و متمرکز گذاشت. نیروگاه‌های خورشیدی خانگی با کاهش فاصله میان محل تولید و مصرف، مشارکت مستقیم مردم در تأمین انرژی و کاهش فشار بر شبکه برق، می‌توانند به یکی از پایه‌های اصلی امنیت انرژی کشور تبدیل شوند. از این رو، انتظار می‌رود مجلس شورای اسلامی با استفاده از ابزارهای نظارتی خود، میزان پایبندی وزارت نیرو به دستور رهبر انقلاب و سرعت عمل این وزارتخانه در رفع موانع فعالیت تجمیع‌کنندگان را به‌صورت مستمر بررسی کند. تسریع در صدور مجوزها، شفاف‌سازی ضوابط فعالیت، فراهم کردن دسترسی تجمیع‌کنندگان به تابلوی سبز و حذف مقررات زائد، اقداماتی ضروری برای تبدیل پشت‌بام‌های کشور به ظرفیت واقعی تولید برق است؛ مسیری که هم به کاهش ناترازی انرژی کمک می‌کند و هم زمینه‌ساز تحقق اقتصاد مردمی در صنعت برق خواهد بود.

در همین رابطه فرهاد شهرکی، نایب‌رئیس اول کمیسیون انرژی مجلس شورای اسلامی در گفت‌وگو با «جوان» درباره اینکه چرا وزارت نیرو در توسعه نیروگاه‌های خورشیدی کوچک‌مقیاس و بامی تعلل می‌کند، گفت: توسعه نیروگاه‌های تجدیدپذیر و تولید پراکنده برق، صرفاً یک انتخاب مدیریتی یا سیاست تشویقی نیست، بلکه بخشی از تکالیف قانونی دولت در برنامه هفتم پیشرفت محسوب می‌شود. براساس ماده ۴۲ این قانون، دستیابی به ظرفیت نصب‌شده ۱۲ هزار مگاوات نیروگاه تجدیدپذیر تا پایان برنامه پیش‌بینی شده و جزء (۱) بند «الف» ماده ۴۶ نیز وزارتخانه‌های ذی‌ربط، از جمله وزارت نیرو را به اتخاذ تمهیدات لازم برای توسعه نیروگاه‌های خورشیدی و بادی و نیروگاه‌های خودتأمین در بخش‌های صنعتی، کشاورزی، تجاری، عمومی، اداری و خانگی مکلف کرده است. بنابراین، وزارت نیرو باید علاوه بر توسعه ظرفیت تولید، درباره میزان تحقق اهداف قانونی، نحوه تخصیص منابع، موانع سرمایه‌گذاری و دلایل تأخیر در اجرای پروژه‌ها پاسخگو باشد.

وی افزود: نیروگاه‌های خورشیدی بامی، با برخورداری از دوره احداث نسبتاً کوتاه، قابلیت استقرار در محل مصرف و امکان مشارکت مستقیم مردم، می‌توانند بخشی از فشار بر شبکه برق را کاهش دهند. البته سهم واقعی این نیروگاه‌ها در تأمین اوج بار باید براساس منحنی تولید ساعتی، شرایط تابش و قابلیت ذخیره‌سازی محاسبه شود.

شهرکی بیان کرد: نکته مهم‌تر آنکه مطابق ماده ۱۴ آیین‌نامه رفع موانع احداث نیروگاه‌های تجدیدپذیر، مصوب ۳۰ اردیبهشت ۱۴۰۵ هیئت‌وزیران، حداقل ۵ هزار مگاوات از ظرفیت موضوع آیین‌نامه به نیروگاه‌های خورشیدی پشت‌بامی، انشعابی و تجمعی، با قابلیت تولید و مصرف در محل و مجهز به سامانه‌های ذخیره‌سازی انرژی اختصاص یافته است. وی تصریح کرد: این حکم، مبنای یک مطالبه نظارتی مشخص است مبنی بر اینکه وزارت نیرو باید اعلام کرد از ظرفیت ۵ هزار مگاواتی مقرر، چه میزان وارد مرحله قرارداد، تأمین مالی، احداث و بهره‌برداری شده و علت عدم تحقق احتمالی هر مرحله چیست.

این نماینده مجلس در ادامه با اشاره به اینکه طبق ماده ۱۷ همین آیین‌نامه، ساتبا و شرکت‌های بهره‌بردار شبکه‌های انتقال و توزیع موظفند شرایط اتصال نیروگاه‌های بخش خصوصی را با رعایت الزامات فنی و بدون تبعیض نسبت به نوع یا نام تجاری تجهیزات فراهم کنند، خاطرنشان کرد: از نظر ما اگر تأخیرها ناشی از محدودیت واقعی شبکه باشد، وزارت نیرو باید مستندات فنی و برنامه رفع محدودیت را ارائه کند، اما چنانچه ناشی از تشریفات زائد، تصمیم‌های غیرشفاف یا عدم اجرای مقررات لازم‌الاجرا باشد، موضوع باید از طریق ابزارهای قانونی مجلس پیگیری شود. وی گفت: مطالبه کمیسیون انرژی، اجرای قانون با شاخص‌های کمی، زمانبندی مشخص و پاسخگویی دستگاه‌های مسئول است؛ نه تکرار اهدافی که ضمانت اجرایی و نظام ارزیابی عملکرد ندارند. وی همچنین در خصوص ارزیابی عملکرد وزارت نیرو در توسعه برق خانگی و بهره‌برداری از ظرفیت بالقوه ۲۵ هزار مگاواتی پشت‌بام‌ها گفت: توسعه تولید برق خانگی، علاوه بر اهمیت فنی و اقتصادی، با سیاست‌های کلان افزایش مشارکت مردم در اقتصاد و ارتقای امنیت انرژی هم‌راستاست. تأکیدات مقام معظم رهبری بر استفاده از ظرفیت تولید برق در منازل نیز ضرورت توجه جدی دستگاه‌های اجرایی به این موضوع را برجسته می‌کند. شهرکی افزود: بااین‌حال، برای ارزیابی عملکرد وزارت نیرو باید میان ظرفیت نظری پشت‌بام‌ها، ظرفیت فنی قابل نصب، ظرفیت اقتصادی قابل سرمایه‌گذاری و ظرفیت واقعی متصل‌شده به شبکه تفکیک قائل شد. رقم ۲۵ هزار مگابات، بدون ارائه مطالعات مکانی، سازه‌ای، اقتصادی و شبکه‌ای، نمی‌تواند به‌تنهایی مبنای قضاوت قطعی درباره میزان عملکرد وزارت نیرو باشد. این نماینده مجلس تصریح کرد: علاوه بر این، ماده ۴۲ قانون برنامه هفتم، وزارت نیرو را مکلف به ارائه سالانه گزارش سنجه‌های عملکردی بخش برق به مجلس کرده است. گزارش مزبور باید مبنای ارزیابی میزان پیشرفت اهداف قانونی و بررسی عملکرد دستگاه‌های مسئول قرار گیرد. مطالبه مشخص ما دریافت گزارش مستند از میزان تحقق ظرفیت قانونی ۵ هزار مگاواتی، وضعیت تأمین مالی و اتصال، تعداد نیروگاه‌های بهره‌برداری‌شده و دلایل تأخیر احتمالی است.

وی تصریح کرد: اگر مشخص شود دستگاه اجرایی از اجرای تکلیف قانونی خودداری کرده یا مقرراتی برخلاف قوانین بالادستی وضع شده است، مجلس می‌تواند حسب مورد از ابزارهای سؤال، تحقیق و تفحص، رسیدگی موضوع ماده ۲۳۴ آیین‌نامه داخلی و پیگیری اصلاح یا ابطال مقررات مغایر قانون از مجاری صلاحیت‌دار استفاده کند.

یادداشت

## ضرورت بازآرایی نظام تأمین اجتماعی

**حمید کردبچه**

یکی از فرض‌های اصلی نظام تأمین اجتماعی این است که انسان در بخش عمده زندگی اقتصادی خود شاغل است، از یک کارفرما دستمزد دریافت می‌کند و بخشی از درآمدش را برای پوشش مخاطراتی مانند بیماری، از کارافتادگی و سالمندی به صندوق‌های بیمه‌ای اختصاص می‌دهد. این الگو در دوره‌ای که استخدام رسمی و اشتغال تمام‌وقت شکل غالب فعالیت اقتصادی بود، منطقی و کارآمد به نظر می‌رسید، اما امروز با گسترش اقتصاد پلتفرمی، فعالیت‌های پروژه‌ای، خوداشتغالی و هوش مصنوعی، مبانی این رابطه در حال تغییر است. در چنین شرایطی، مسئله فقط ناترازی صندوق‌های بازنشستگی یا افزایش هزینه‌های سالمندی نیست، بلکه باید پرسید آیا اقتصاد آینده همچنان به همان الگوی سنتی تأمین اجتماعی نیاز دارد؟

تأمین اجتماعی در پاسخ به یک ضرورت اقتصادی و اجتماعی شکل گرفت. با گسترش صنعت و شهرنشینی، وابستگی خانوارها به درآمد حاصل از کار افزایش یافت و بیماری، حادثه، بیکاری یا سالمندی می‌توانست منبع اصلی معاش افراد را از بین ببرد. خانواده و پس‌انداز شخصی نیز به‌تنهایی ظرفیت پوشش این مخاطرات را نداشتند. بنابراین، بیمه اجتماعی به سازوکاری برای تجمیع ریسک و تقسیم هزینه مخاطرات زندگی میان افراد و نسل‌ها تبدیل شد. اهمیت این نهاد صرفاً در پرداخت مستمری نبود، بلکه قرار بود مانع تبدیل یک حادثه یا اتفاق فردی به بحران معیشتی و اجتماعی شود. این ضرورت همچنان پابرجاست، اما شکل کارکردن و ماهیت ریسک‌های اقتصادی تغییر کرده است. در اقتصاد نوین، داشتن شغل الزاماً به معنای برخورداری از رابطه استخدامی پایدار نیست. یک فرد ممکن است همزمان برای چند پلتفرم فعالیت کند، پروژه‌های مستقل بگیرد یا از چند منبع درآمد داشته باشد، اما در هیچ‌یک از قالب‌های متعارف بیمه‌ای جایگاه روشنی پیدا نکند. از سوی دیگر، هوش مصنوعی و اتوماسیون می‌توانند امکان تولید ارزش افزوده بیشتر با نیروی انسانی کمتر را فراهم کنند. در چنین اقتصادی، اگر منابع تأمین اجتماعی همچنان عمدتاً به تعداد شاغلان رسمی و دستمزد آنها وابسته باشد، میان رشد اقتصادی و ظرفیت تأمین مالی حمایت اجتماعی فاصله ایجاد خواهد شد. به بیان دیگر، ممکن است اقتصاد بزرگ‌تر و بهره‌ورتر شود، اما پایه سنتی تأمین منابع بیمه‌ای متناسب با آن متورم نشود.




این تحول نشان می‌دهد مسئله آینده فقط بیکاری نیست، بلکه ناامنی درآمد و فقدان پوشش در برابر مخاطرات زندگی است. فردی که برای چند شرکت یا پلتفرم کار می‌کند، ممکن است درآمد مناسبی داشته باشد، اما در صورت بیماری، از کارافتادگی یا کاهش توان فعالیت اقتصادی، پشتوانه قابل اتکایی نداشته باشد. بنابراین، وابسته کردن حمایت اجتماعی به یک قرارداد استخدامی مشخص، به‌تدریج بخشی از جمعیت فعال اقتصادی را از پوشش خارج می‌کند. در مقابل، نمی‌توان اجازه داد بنگاه‌ها نیز با تغییر عنوان نیروی کار از کارمند به پیمانکار مستقل، از مسئولیت‌های واقعی خود فاصله بگیرند. از همین منظر، باید میان ضرورت وجود تأمین اجتماعی و ضرورت حفظ سازمان‌ها و ساختارهای فعلی تفاوت قائل شد. جامعه همچنان به سازوکاری برای حمایت در برابر بیماری، سالمندی، از کارافتادگی و فقر نیاز دارد، اما دلیلی وجود ندارد که تمام این وظایف با یک منطق مالی و در یک ساختار اجرایی متمرکز شوند. حمایت از افراد کم‌درآمد می‌تواند از محل منابع عمومی تأمین شود، مدیریت دارایی‌های بازنشستگی به نهادهای حرفه‌ای و مستقل سپرده شود و ارائه خدمات بیمه‌ای و درمانی نیز در چارچوب رقابتی و تحت نظارت تنظیم‌گر انجام گیرد. آنچه باید حفظ شود، تضمین حقوق اجتماعی و تقسیم منصفانه ریسک است، نه الزاماً انحصار اجرایی یک سازمان.

تجربه موفق کشورهای دیگر نشان می‌دهد که می‌توان میان مسئولیت عمومی دولت، مدیریت حرفه‌ای منابع و ارائه خدمات تفکیک ایجاد کرد. البته این به معنای واگذاری کامل مسئولیت حمایت اجتماعی به بازار نیست. بیمه خصوصی به‌تنهایی قادر به پوشش همه مخاطرات نیست، زیرا همه افراد توان پس‌انداز یکسانی ندارند و بیمه‌گران تجاری نیز ممکن است از پذیرش افراد پرریسک خودداری کنند یا هزینه بالاتری مطالبه کنند. از این رو، نقش دولت در تضمین حداقل امنیت اقتصادی و تنظیم‌گری همچنان ضروری است، اما این مسئولیت الزاماً به معنای مالکیت و اداره مستقیم همه خدمات و دارایی‌ها نیست.

این بازاندیشی برای اقتصاد ایران با توجه به پیری جمعیت اهمیت بیشتری دارد. افزایش طول عمر و کاهش تدریجی نسبت شاغلان به مستمری‌بگیران، فشار بر منابع صندوق‌ها را افزایش می‌دهد، اما محدود کردن راه‌حل به افزایش سن بازنشستگی یا نرخ حق بیمه، نگاه کاملی به مسئله نیست.

اگر اقتصاد آینده بیش از گذشته بر سرمایه، فناوری و بهره‌وری متکی باشد، باید درباره تنوع‌بخشی به منابع مالی حمایت اجتماعی و سهم فعالیت‌های اقتصادی جدید در تأمین آن نیز تصمیم گرفت.

همچنین ضروری است میان تعهدات بیمه‌ای ناشی از مشارکت افراد و تعهدات حمایتی دولت تفکیک روشنی برقرار شود تا هزینه سیاست‌های عمومی به شکل بدهی و ناترازی در ترازنامه صندوق‌ها انباشته نشود.

در این مسیر، طراحی یک نظام چندلایه می‌تواند مبنای تحول قرار گیرد، نظامی که در آن حداقل حمایت اجتماعی برای همه شهروندان تضمین شود، بیمه‌های اجتماعی وظیفه تقسیم ریسک‌های بزرگ زندگی را بر عهده داشته باشند و صندوق‌های شغلی و پس‌اندازهای تکمیلی امکان مشارکت بیشتر افراد را فراهم کنند. ایجاد حساب اجتماعی قابل‌حمل نیز می‌تواند سوابق و حقوق بیمه‌ای افراد را در طول زندگی، فارغ از تعداد کارفرمایان یا نوع فعالیت اقتصادی آنها، حفظ کند. در چنین الگویی، حمایت اجتماعی به جای وابستگی به یک شغل یا قرارداد مشخص، همراه فرد در مراحل مختلف زندگی خواهد بود.

کوتاه سخن آنکه اقتصاد آینده الزاماً به سازمان تأمین اجتماعی با شکل تاریخی امروز نیاز ندارد، اما بدون سازوکاری کارآمد برای تقسیم ریسک و تضمین امنیت اقتصادی انسان، آسیب‌پذیرتر خواهد شد. تأمین اجتماعی در گذشته برای حمایت از انسان شاغل شکل گرفت؛ در آینده باید بتواند از انسان، فارغ از اینکه کجا، چگونه و برای چه کسی کار می‌کند، حمایت کند. بنابراین، پیش از اصلاح پارامترهای مالی و ساختار اداری صندوق‌ها، باید درباره فلسفه وجودی و مأموریت این نهادها بازاندیشی کرد. مسئله اصلی حفظ یک سازمان نیست، حفظ کارکردی است که در اقتصاد آینده، بیش از گذشته به آن نیاز خواهیم داشت.

**کارشناس فناوری**